

تبع زکات

تایخ از کجانب

تسم آیز اصین ز کجانب

کچ در محمد علی ملک خسر

قستی از کتاب شماره ۲۰۱۴

که برای در بالیزی تسوید شده است

بایک دین و یک زبان

بجمع آورده حسین زنجانی

تاریخ زینجان

پوهنستان خاکی کابل

لیدر عہدہ دہانہ مجید آباد و ماہر الہاد و عنایت مودت مہدی

در دہشتہ ۱۲۹۱ قمری این مغلہ خانہ حسین زینجان ماہر سکر آید سن ۱۲۹۷

Asked by
Bahá'u'lláh
through
Samanádar

ابن جلال دکنہ الراج و متوسل حضرت محمد علیہ السلام مالک الدولہ

نامور شہزادہ بعضی وقتہ ایچ کورنٹہ زینجان دار چوکو کیم مہاراجا

Asked Bahá'u'lláh
Muslims &
Bahá'ís

و ایستقامت دار قمر دہشتہ ہریر و غیرہ از کین حکاک و کولس

و بعضیہ لہف ہم از سین دہم از بابین من اردن و عہدت و

انگافن لہوز کشتن و تقسیم نو شستہ تاریخ مائند و روایات

و مجاہدین و مبار آید و بعد این مغلہ المودت میرزا حسین زینجان

دست یوسر در تمام کشتن و تقسیم انیم ہر خیم ہر کہ اگر کشت

مهارت آنکه زنجانی و قوت عات داده و خار هم توانم از کس که
 غیر من است لذا از خدا را از بود کیفیت زنجانی و وضع عیال
 در روایت اولیه این از روایت دیگر است این همه از روایت
 ابراهیم و بعد از آن در ابراهیم در این از روایت دیگر است که در علم
 فریفته و ^{اوله} ~~اوله~~ عیال زنجانی چند از آنکه مورد از آنکه عیال
 آفریند هر عبد از آنکه بود در زخم از مور ^{اوله} ~~اوله~~ و بعضی کلمات هم
 نسبت میروند آرد از زخم از کس که بود در علم نام که در عیال
 عیال است بود در کس مشغول بود و عیال هم از آنکه عیال
 اعیان مقامه داند از آنکه عیال بود در علم نام که در عیال
 شود دیگر در سر است و قدیم دیگر در سر است از عیال بود در علم
 حرکت عیال در هر روز اول آمد در جادو ^{اوله} ~~اوله~~ عیال بود در علم
 آن است و عیال است بفت عیال مشغول بود در علم نام که در عیال
 بود تا در زنجانی و الیوش آفریند هر عبد از آنکه وفات یافت
 آنکه زنجانی چند نفوس مجرم عیال از آنکه عیال شد و در علم
 زنجانی حرکت دادند و عیال زنجانی دیوان عیال و از آنکه
 دیوان این ^{اوله} ~~اوله~~ عیال بود در علم نام که در عیال
 و این ترا بخت اسلام عیال بود در علم نام که در عیال شده

عادات نیز بسیار از آن روز زمان از سر بسوگند که با روزهای شاه
 عباسی را عیناً خانه قرار دادند و ملا دوست گند نام را هم برای
 حفظ ثروت مردم علاوه بر این مدین گنجه گوید که عیناً متعه را خانه
 بنامی که خلق به زبان مکتب بنامند این فقره را ضایع است
 درین شریعت شمرده و بعد حیات مردم ملا خطه گنجه زنده را
 لوبه دایم و بعضی را البور و گنجه زاده این بسیار بر چند نفر
 و مراد نام گنجه البور است و در ادراک از زمانه زنده و فرستادن
 را در این گنجه مردم را البلیغ و امر و دولت گنجه و آنجا
 بود تعمیر ساعد مقدره تر شده و مفصله تمام گنجه مردم از
 خدمت حجت میزد شد و با بار علمای گنجه در این سینه
 روزی سیدی شهباز در مجلسی با حجت گفت میبندد و قمار حجت را
 درین اقرارنامه بنامانای عنوان گنجه باین مضمون که کسی که او را
 از خون حجتی بخرد آید باشد و آفرین هم معلوم است که دارد
 حجت زنده ای با بار است شریک محراب این بر خفت و در گنجه
 اولاد آنکه طفل در گنجه مادره خون میخورد بلکه جوهر خون را بخورد
 اگر خون خورد میمیرد و باید بول و عیانت هم داشته باشد خون
 حجت بچه میخورد و از راه ناف جوهر خون که کم بود و طفل بر سر

Sijdah-
 Khānīk
 closed
 by him

Claps a
 crinellas

Hujjat
 answers
 a
 Muftahid

سید محمد کندکانت پیر انبیاء داد ایس چطور زو گفت در برت
 مشرک استند و در رسالت ابرو شایع بود خند و هیچ نماد
 در این فقره مباحثه زیاد گفت که به بنام زو گفته اند
 آنرا با زو که در حجت زینب با مکره امام هم شریک است
 عداء متنق و دشمنی با مکره است قدرت شریک که در زو خرام
 به درند که می آید ای فاعل با مکره حضرت مغفور هم شایع
 مقدور و بعضی جزو جاهل خود زو با برنده ان حجت را به
 چند مکره حضرت مکره و بعضی علامه زو است شریک هم
 در زو در حضرت مکره ای جالبه مکره از علامه شایع
 از بنی در آرد که حضرت مکره او را فر فریاد بود
 معلوم شد که این مکره نام است آن امام اکثر از علامه
 بهی از جانب حجت با آید در جزایر اشیا فریاد که این
 شریک است اعرابین مکره از بنی آید در آن بعضی
 از ۱۳۱۱ مکره فر شده اند اما مکره ای همچون شریک مکره
 مکره اکثر مکره حجت بشیوه مکره فریاد آن از
 با استقامتی در آن مکره مکره عام و ضمیمه تمام مکره از
 کانی از مکره مکره مکره مکره مکره مکره مکره مکره مکره

روز دوازدهم سال و یکم دستمال بر پیشانی بریزند و در روز دوازدهم
 نهم قران را در سر بر آید روز دوازدهم آب زین را بر پیشانی و سر
 برین حجت زین را در دست فرستند که مردم این را در وقت حاجت
 فرستند خیار از شربت است بعد از آن وقت بخورد پس شربت را از
 کوه شربان بنامه نغز بود بود همان پس کوه شربان به شربت بود از نرس
 خیار حجت که مردم را این طبعی بود و قطع دلالت نغز زن در
 از کانس معانی و عزای و اقیان گردب شدند در ادا در دوازدهم
 قیام نغز که در دعوت آن تو او عبادت مکه شریفه صوم که ماه را
 حال شدند و صلوة را مع نوافل و غزوه و صلوة جعفر طیار را بعد آوردند
 روز یکم کوفه آب بگر عمل میخواند وقت نماز حاجت در مسافرت
 و سخن نهم در وقت نماز ال کوه آبر میده در دوازدهم کوه شربان
 غیر از حجت زینیه صحبتی نداشتند در وقت بعد از آن زین را در علم و
 عرفان داهی است و اقیان شوره ملای شدند در چهار نوع باشد که
 ساد که میخواند که روز از راه خدا میگذرد مان ترا مال به کرده اند بعضی
 آخر آن را زینیه را شربت دادند در آن ایام خدا را برایشه
 که شربت خواص شربت حجت زین را از کانس جعفر طیار نامی را بر
 تحقیق طلب در آن روز بخورد که قطع و شربت نام که این چه صدای کوه شربان است

Hajjat
 forbids
 one
 his
 followen
 sacrificing
 a son

کتاب

که نفع دارد به بیت باب کدام اثر است بعد از خود خایه عبت در امر
 در جمع طایفه بتدریج مشغول گونند آنچه خود در نظر گرفته اند و در هر دو
 معلوم دارد اذن هوسا شریک است از اهل در آرزو بجای است نعم
 غرض بودن در یک سر است و از آن غرض متاخر است مشغول شده بعد از آن
 بپیکر است یا شریک است و غرض دیگر است از آنرا باز گوید گفت بعد از طایفه
 غرض است طلب اهل اهل بعد از اهل الی الی اول قطع و طلب غرض بعد
 الی الی المعلوم غرض بر عینه است و با آنکه تا آنکه غرض غرض
 مصرف را از شهر جانان بپوشانند تا شریک شده با آنکه غرض است
 طبع و اهل مشهور است و در اهل از این معانی هر کسی غرض غرض
 و بخت افتاده است زبانی شده از آن شریک از حالت است و اهل غرض
 حیران دل و از آن است که طایفه غرض از سر است که طایفه ندارد
 بر نه سر است که غرض است که غرض غرض است که غرض است که غرض است
 به این معنی غرض در دولت و غرض است که غرض است که غرض است که غرض است
 بعد مردم است که غرض است که غرض است که غرض است که غرض است که غرض است
 آنتر زنده غرض است که غرض است که غرض است که غرض است که غرض است
 بعضی باب ولایت غرض است که غرض است که غرض است که غرض است که غرض است
 نفوس تمام آل که غرض است که غرض است که غرض است که غرض است که غرض است

کتاب که غرض است که غرض است که غرض است که غرض است که غرض است

و در حقیقت متفق بودند نه مخالف، بلکه فایده جهت باز جماعت را که گفت
 باز جمع را میخواندند و بعضی ادا کردند و رسید به باب را مردم آنجا حضور
 دین نمودند مردم اردز در مصحف عالی آنجا که گفتند و حی - آنرا در کتب حقیقت
 طالع سرا و در هیچ وقت پیدا نمیشود، با بر خاطر باشند نه بمن نهم از نزدیکان
 ادبیم علم من در نزد علم او مثل کتبی در این برده در پیش آفتاب است حق را
 بنی ثباتید مقرر را بنیضا، اردز صاحب زمان ظاهر در میان امکان بود
 اردز برود و در هر دو است برستی است نه فدا برستی با مردم بشود دیگر
 و شیدانی حد در گرفتار شدند و شکر دیگر سودا المون و فدر نه تازه یا نقد
 گوشه چشم نمود در بود در عالم صد برادران ترا آمد بهین صوره ندانی
در حجاب آن مردانیم بیگانه نمودی
تو بودی در آن نظر هم نمودم ^{غیر از}
 در در با از دنیا تو در این مردم نمردان به بود از غنیت خفا شتر عدانی
 و دیگر گفتند که در تمام راه حجت زنیانی، صفی ان ردانه کرده
 از احوالات رسید به باب اطلاع ما به بود از شرف تها، چند طوار از
 آیات نزد لی سده - همراه داشته دارد فردین شه آله قرین
 شورش تا صدرا گشته، بگفته بر حجابی بر زنا انامی و زیر
 بر کوش، رسید به باب را ردانه قلعه با که نمود از راه فردین دارد

عبارت

صلواتی شده اند یک نفر که در میان حجت عرفیه کوفی اذن حضور خود است
 و اذن آنقدر است که میگوید که اذن آنرا میخواند و میگوید که فرموده غیر از
 امام دیگر نماند است خواه باشد یا نه و از جهت سید باب را منع نمید
 نمایند زیرا که در فاسد باب بود و از زبان آن کوفی میگوید که سید باب را بگویم که
 قبیح فانی کرد با بینه سوره حجت زیرا که این اهل بیت را با اهل بیت
 طرفین تحت الحفظ برزند صحت سید باب را اهل بیت برتر و حجت دارند
 ضد آنرا در میان باب از زبان آن کوفی میگوید که سید باب را با اهل بیت
 فانی کردند یعنی محرم از آن یعنی را استحقاق فرزند مانع شدند
 آقا رضایع نام بعد از کثرت حجت مشرکان خود را کفبره باب را نیزه
 از زبان آن کوفی میگوید که سید باب را با اهل بیت را با اهل بیت
 سوره کفیه یعنی نیز آقا این طریقی را بمن سوره آقا رضایع گفته بود
 میخوانم معنی را می بردار بعد سید باب غلبه فرموده و چنین را می
 رد نموند الوصیه چون حجت الاسلام را دارد در طرفین کوفی
 کفبره حجت کثرت دارد و سوره شاه منصور را با اهل بیت را با اهل بیت
 در آن فرمودند آقا حجت الاسلام در ادلی اوقات من شما کلام
 میفرمایند اگر تو بر ادعای منصور احوال درستی که من بودی
 و گفت قبول تمام اما تو خود را بفایع حضور رفتی بعد از آن جوان

به بود از خفته شد خال دیگر و قهر در سردار یعنی خلعت نازدن بزبان
 زتن نیستی باید که در زبان حجت ز زبان بیانات نوع نوع میسر بود که
 اگر سید باب بر از زبان آستانه عا - نماید قهر من است نه اینکه در
 پسر از من هم جزو هیچ و حال انکه من ظاهر آید باب را نیز ام
 و کینه لغافه ام و در رله آیه و حوره اشانه کمر را بنیاز از حیاض
 می شناسد و اعنی از حور آتش دیگر آیه با در حوضه عام من از لفظ پر
 نخواهم رفت - جز از کشت آهل کشت - مغفرت پس و نجات یافتند ناصر
 الدین شاه و ولعهد بود در سر سلطنت پهلوان ریافت و ایر کرد در وزارت
 استقلال یافت حجت ز زبان با در تزلزلاره عازم ز زبان تشر که سبک
 حایر شده آورده که مله ای دل نام عطار در بازار جا که کینه مردم را
 چشم روشن میگفت آن زمان حکمران زبانی مجید بودم خال ز ناصر که
 بود و در تزلزل که از این خبر بر آستانه که سبک حایر را تا زبانه
 زده که مله ای دل را زبانی بر لب دیگر کسی حجت یعنی فیلات را
 نگرد - تا در غار قلعه نیم طبر سر زده تا زبانی واقع شده چون تزلزل
 باب - شهر تو با ۱۳۳۳ تزلزل همان قلعه که مورد هم باقی
 است جمع بودیم که ناصر الدین شاه و پهلوان سید اللطاف با زوشی می شود
 نغذ تا جنگ فیما بین واقع شد این خبر در ایران تشر زبانی

Shams
 ۱۳۳۳

پس از تبیین میدهد - از زمان انجمن اوقات و حمایت و در این
وقت بعد حجت زینبیه نام از زمین دیگران شدند که گوییم زمین را
در وقت خود باید کرد از زمین حرف بماند از زمین بیگفتند و ترا
بفنی کار تمام کرد اوقات و - شدند و سخن جا بماند بگفتند -

و در روز جمعه و گوید من طفل با هم بودم و عواد غوغا بگفتند که بماند و در کوی
مسلم بودم و عواد طفل مسلم گشته شد و بچه بماند و از کهن زمانه حکومت
آس که دیگر را عوامی گرفته حکومت کردند و حشر بگفتند بماند که بگفتند
حجت زینبیه مطهر را سینه ز صفه من حشر بگفتند انوار بی تو سیم تا عواد
تا شد حجت بر قوم بگفتند که اوقات و بفرار گفتند این طفل در حشر شد
کمان است لا تدر و از زنده و زرا افوی و در اطفال حشرشان حکومت
نیت اگر حشر تا اقلم و بی است است بر حشر را حشر باشد و حشر بگفتند انوار
بگفتند را حکومت رسانند قبول شد حجت فرمودند بر اول برود حکومت
باید حائل نام و انوار بر اول برود فرار شد و فرادای نام شدند بر حائل
که از سادات معتبرند انوار را گفتند بگفتند حائل بگفتند که اگر آن را
راه نیند بگفتند تا فرود آمدیم که بماند را بگفتند درم و آنها را راه
نیدیم حوت بعد حشر نیت حجت زینبیه دارند بر حائل از قدرت
با اقل و حشر فرار بگفتند و دست بگفتند در انوار را حجت فرار کرد

از بهای مری رسیدند زود خوردش در بزوز او را گسند که بای را پرود
 بزند این مطلب باعث عناد کل ماسین بای و سلم واقع شد فردا چند نفر
 از علائق در حکومت در مجلس شریک حاضر و بجز که حکومت ماس در این
 گفتند بعد به عنوان اسد بود و عنوان هیچ مع از از نشایان بلاد بود و از ز
 حکومت شریک عرض نمودند اگر آتایان حکومت از این زمان در رعایت
 جهت رادیت بقیه حاضر خواهیم نمودیم او را که گفت این مطلب آنگاه بزرگ
 آوردن جهت ماس آتایان است - علائق ماس نمود و تکرار کردند که وقت
 نماز ظهر آتایان توارک در نماز جماعت جهند و مخالف سر و قیل تکرار
 شایان تکرار با - بگفته بیزند آتایان فراوان میکنند و جهت را بگیرند و دارند
 این تکرار آتایان گفتند - به عنوان اسد بود و در پیش و طاس گله
 آتایان تکرار و به عنوان تجمیع ماس این تمام جمعیت است بر این رو
 لطف منجمد ماس آتایان بود که از کید دشمن مخالف بودند و جهت تکرار
 پرود در بنمید با پای ترقه بود و جمعیت ماسین پیدا شدند -
 بر صلاح ماس بود و بای رسید و جمعیت و با صورت جهت به عنوان ما
 گفت به عنوان گما بود و گفت بود جهت تکرار این جهت ماس ماس - صلاح
 از نوع نوع یا صاحب الزمان از دل بر کشید که جمعیت را با نظر از
 در جهت احاطه نمود - بر صلاح با جهت تکرار است بشیر و جمعیت

child
 Freed
 Vienna
 met with
 Government
 2 Pahlavani's
 affertix
 dead
 with
 Hungary

معین بر مصلح نمیدرود ایوان بر او اندخته او خست با سر زخم با
 رفته نمیدرود مصلح از ایشان ایوان در آنجا که کرده - از آنجا که
 ایوان و از صورت هفت تریانی با جمعیت معین زار نمود -
 علمه بر مصلح از در خانه شتر بودن در آنجا در حضور بر سر ایوان کشید
 و بر مصلح واقف داد که دیگر نزن با او آفا و لیسو و با غیره بر مصلح
 دیگر نزن - علمه بر مصلح ایوان را از آنجا که آورده زخم شتر را البته
 در تمام زخم جمعیت معین در این راه شیخ یک کتک کتک را که با
 لیسو کرده آورد زخم با قدر زرد - بنام همیشه شتر را که خفته با این
 حالت حکومت آوردند - محمد بود که گفت حرف برانشید و مرا
 ز خود را بر او نمود - سید محمد از شدت آبرو و غضب از تمام شتران
 فکله شتر را در آورده بر کتک شیخ یک کتک کتک زد و زیاد کشید و این کتکین
 چهار دست با سر او کشید که از باور داشته شد او همه تا آمد حکومت و علمای
 و انفرادی وقت آنقدر فتنه خیز شدند که هر دو شاه و فتنه داشتند و جنگ
 بازند در آن چون تازه تمام شد ^x قبله تمام از این فقره برشان شده
 و علمای حکم چهار دره حوت معین حکم زخم و زخم فتنه با همه بارند
 و معین حکم برت حکمران زبانه رسد روز جمعه سوم ماه چوب بود که تناری
 در بازار جاری کشید - ایزد المصلحین حکم علماء و معین بر این شتر که بر کس

x
حویس

میخواهد مال و جان و عیالش را بدهد از طرف با بای؟ در سوختن و سوختن

شتر میگرد که فردا انگیز از هم جا بر سینه با بای؟ راقع و غارت مانند دیدم

همان روز در شهر زبانه واقعه عظیم و حادثه عجیب در داد مردم

از همه بگریختند و در حال شدند تویم نفر المرد من چشم دامه دایم

و حاجت و جنبه مصداق سوا که گفتند برادر رفت خواهر ماند پیر

رفت نماند زن ز رفته شوهر نماند یک برادر رفت برادر دیگر ماند

دیگر انگیز مجال نشد که مردم ایستادند خانه؟ را ببرند اگر خانه آبا پسر

مانند بود از حکومت و علمای حکم و نامور بد است و شهر زخمه مردمان بقای را

باز در وجه بر سر با بای؟ جمع کرده - جمعیت کثیر از قتمه جلک جمع

شد و در جمع نوار و سر ناز آرزو همان تویم لاری و کت قلم آرزو

جمع کجک با بای؟ اقامت نمودند با بای؟ نام بر کدام که از قتمه فقر الفقه

و کینه بازار و دادت و طلا - و غیره در حال ایستادست قتمه و کت نمودند

بگرفتند مشغول شدند بعضی نفوس که از این دنیا نمودند و ملک حجاب شده

بطرف همین زخمه و حال آنکه جایشان پیغمبر صدر نمود و جلوه نرسید

تغیر آفات را از باره از ناس از رحمت پیر شدند مرقه لینه نمودن

و غیر نمودن و اذا اشرت فتنه یا خردن و پیر نمودن در حقش ان بعد آن

پیدا نمودن فرار نمودند بعضی آرا با بای؟ میگردند میگردند در سوختن آرا

The day
1
Dwinding

x
نور

2
Requirement
Sect from
Tale

در خاک یکسند ز انصاف باب آید سخنان از پدید میسرند و وقت هم در را
 بیخ و مویز و زهر و انوع و دلالت نیز میسرند در روز هم غیر منفرد لا
 اگر نه از این خوراک عباد اگر چه گریه ای بود من با نیز و یا
 ایستد خیال شایسته که شایسته نام بسته و با شکر کل این معنی غلبه
 خود بند نمود لا والله بلکه شایسته میسرند میسرند شایسته شایسته
 میسرند غلبه شایسته میسرند مال دهان است نه با لیب و سفان گشت آن
 برین معنی است که خون شایسته میسرند این معنی است - نوبت
 در شایسته میسرند را با یکدیگر میسرند و حال آنکه اگر آنرا پیشوایان
 معین کنند نفس از راه انقدر میسرند شایسته میسرند - حال من
 شما میسرند هر کس که طاق و استقامت ندارد بر او انوار شایسته
 با معین و با خود امروز محبوب امکان این زمان در دست بود آن
 بر است میسرند آن معنی است از قبیل عام امکان است قلب که نظیر
 شد در انصاف را از شایسته است شایسته آرد - این معنی نیز در آن
 فتنه دارد اول آسان نظر میسرند و لیکن غرض از این است الی کل
 غرض از فتنه آفرینان است انفاق جان است - از این
 با نماند و حجت و نظیر اب ناله و حین از این خوراک میسرند
 بعضی معنی غلبه را میسرند بعضی در جانشان قدم را حکم نمودند

Hujj
 the

از جبار گویا که گفتی آن روز است در سید محمد گفت آن ملعون را بکشند
 و نه فحش بگویند گفت ملعون هر که را بگویند که تو شره و فحل زواق نیست
 آتاه خود را حکم داد در آن عالم هیچ زوجه نماند و بگویند هر که کرد و با او کرد
 که از دست او راه خود را فرود رفته و فرستاد گفت نمومنی آنچه لا اله الا
 الله و کلمه ان الله که بخواند در دیگر دین به بی برایشه و بگویند
 اعطای بود و از خودت بگریه در در برابر ما حفظ بودی از دم او که گفت
 آتاه من خیر و دیگر خیر دادم بنفوس من و انم خوارانند بر این خوارانند به دل را
 از جبار که گفتی که در آن روز است آتاه فتمت الموت ان کتم ما دین
 که نیست است در دیگر روز آتاه ما که آن آتاه است که لا خوف لهم
 و لا هم یخزبون بظلمت تو و حکم تو بر من ایستاده و حال و تمام بگردد
 بایه - همین کفر و بیایه ایستاده و بگفتم چو این آتاه بر این
 حکم که فرود معبود را این کفر است که ما در میان ما بایه ایستاده
 تا آفریننده شد -

و جمع سکندر آتاه این گونه بود و هر که سکندر آتاه است که
 سکندر این سکندر است که نوزده نوزده یک نوزده هم در در در در
 آتاه و در وقت زرم بود میگردند و آن را هر سکندر و هر کفری
 داشته در وقت ما رجم و کفر منکر بهمان مذکور را میگویند

مورد

گفته صورت کلی این است که در اول روز در آنجا که در آنجا قرار دارد و در اول
روز به آنجا که در آنجا قرار دارد و در آنجا که در آنجا قرار دارد و در آنجا که در آنجا قرار دارد
باز در سیده از قبیل و قابل و غیره جواب گمانه نشین الیه یعنی است
مباشته و چهارم یعنی در آنجا که در آنجا قرار دارد و در آنجا که در آنجا قرار دارد
خوب است و بعد از آنکه در آنجا که در آنجا قرار دارد و در آنجا که در آنجا قرار دارد
و چهارم یعنی در آنجا که در آنجا قرار دارد و در آنجا که در آنجا قرار دارد
اینکه در آنجا که در آنجا قرار دارد و در آنجا که در آنجا قرار دارد
پس در آنجا که در آنجا قرار دارد و در آنجا که در آنجا قرار دارد
و این است نه این است یعنی در آنجا که در آنجا قرار دارد و در آنجا که در آنجا قرار دارد
که در آنجا که در آنجا قرار دارد و در آنجا که در آنجا قرار دارد
باید که در آنجا که در آنجا قرار دارد و در آنجا که در آنجا قرار دارد
و در آنجا که در آنجا قرار دارد و در آنجا که در آنجا قرار دارد
در آنجا که در آنجا قرار دارد و در آنجا که در آنجا قرار دارد
باید که در آنجا که در آنجا قرار دارد و در آنجا که در آنجا قرار دارد
شخصی است که در آنجا قرار دارد و در آنجا که در آنجا قرار دارد
نموده اند و این است که در آنجا قرار دارد و در آنجا که در آنجا قرار دارد
پس در آنجا که در آنجا قرار دارد و در آنجا که در آنجا قرار دارد

تأخر این روز در وقت غروب خورشید و در وقت طلوع آفتاب

از شبها با آب از عهد بر صلیح و میر جلیل و غیره بگویند ازین برآید
شعبان ز نیم توپ از اوج را بدست آوریم فرموده غیر از غلظت و آب
ندارد و خرد از دفع نور زنده بنور آفتاب غلظت زقار شده
باز میگردد فصل کلفت و در وقت که بزرگترند ازین نرسد و کینه
تا مردان خان را آفتاب انجم بر آفتاب و کینه و کینه و کینه
آزوت و الالات هر چه با این نقره تا در آب شود و در جهان شرف خدایا
با کینه و در آب با این قلم را با قلمه این قلم را بر روی کرده متعزف شود
چند سال تبریز و در آن زمان نور بر کینه و کلفت از آن در کینه
قلمه در آن ختم بود وقت شاد است کلمه تو سرخ انجم خود کرده این کینه
و کینه و در آن که بزرگترند - با این کینه - و در آن که
لبه فی و خاتم و غیره همین شده هر کس بشنود شود و کینه
شیرین است بر شام و در کینه با این کینه و در آن که
در کینه که با این کینه با این کینه و در آن که
زود با کینه در همین کینه که اگر از آن کینه نرسد
شرف کینه که در کینه و کینه و کینه و کینه و کینه
توپ را شنیدند از کینه دست کینه که در کینه و کینه
الوجه بر فغان این کینه با این کینه و در کینه و کینه

۲۲ حقیق این روز در ۱۱ کوال کینه که تا نیمه هزار باره و ۱۱ باره در کینه و کینه

لب اهل کفر یعنی تو کسی داد کل را در تنگت می آید تو بداند که
 کفر سگتر از این است بشود زنده کن نفس ترسانان با آن سگتر است
 و آنزود خانه و دینت برادر گفت یکدم صدامیکرد دیگر نفسی نماند
 که بظفر نماند و رحمت کندم از طرف معین و ماستن مگر
 نفوس مطمنه ز کوه کم من قیل اثر از معین ناکب از زلفش آبران
 زوشم آثر اوردت و کلوته قرین ظفرها آثر لهور کین یکی عت و نم
 این سج به تیرانند ز منوال کوز اگر توان در هزاره صد از دست نیند
 در چنین قیامی و ایم خیرین چنین دل بافتند و صدق دفع
 کل ذر حاکم حلا پیدا اثر آفت را بنوعی نفوزت و داشت
 شه حجت زینان یقیم دانه بایه که مادر شاه تبارت شب قبر تو ایام
 اعظم را متفق بود و طوفان مگر نبود از میان تا من در بر سگتر
 بر خود نفوس هستند ز زاناش و ز کوز حقیقت و کبر نوزده دفعه اله کبر
 بگویند و نوزده دفعه اله این بگویند و نوزده دفعه پر اسم الله العزیز
 بگویند این ترتیب نصف است ششم مگر در روزان شهر در حدادان
 خود خواست الهه خدا بر این که از سر و کبر سگتر نباشد مگر او حجت
 نوزده دفعه معین و بر این از حداد که فرار معنی رو به سما که استند
 بیخاک که بایه که را حکم و دینت بشوین بزنند صدق عمل آید که شه

34
sary

گویند که در این زمان بنام خداوند عز و جل در حال قتل آن شخص
 شش نفر یا صاحب آن از جهان کشیده از فرق که در آن زده زقائیر
 زده و نفس فروغ دیگران که زده آن را طافی گفت در زندان بر آن
 در آن ام کش زده آن دو و ششم بنا را با یکدیگر است یک نفر است
 زده که خواگانه شد آن سگ و چون این خورد زلف خورند و بسند
 که در زندان این یک نفر بود پس این از آنکه بدو هم که در زندان
 بگویند که در این روز میزدند و دل میگردانند جهت زینان در این روز
 در سگ این آید که گردن جدا که در آن روز که شصت و یک روز است
 زده این روز که در آن بدستشان زده باقی جان برکت هر روز
 نه با سگ زده که در آن روز که در آن روز که شصت و یک روز است
 و جهت را کشند از سگ و آنند که چند نفر در آن معجزه ای است
 ترسده گویند که در آن روز که در آن روز که شصت و یک روز است
 از همه اینها سگ از آن روز که در آن روز که شصت و یک روز است
 و بعضی که چند نفر دیگر گرفته شده و چند روزی گفته شد از هزار روز
 مرگت نمی کشد که در آن روز که در آن روز که شصت و یک روز است
 از خانه زده ای بیاید بالا زنده که در آن روز که شصت و یک روز است
 میگوید که کج زنده آورد و گویند که در آن روز که شصت و یک روز است

چه در حیات غریب که گویا در این دوره او تمام و حیات تیرا در تمام
 مطلب را میخواند - آن شیر و شیرین هم با مسأله تیرا به تیرا برساند
 در یک سگ که با تیرا در یک هم و در تیرا در آن سگ که تیرا در آن
 آن شیرین و از پشماره شیرین خواند (این تیرا تیرا از سگ
 و تمام تیرا در آن سگ که تیرا در آن سگ که تیرا در آن سگ
 مسأله و تیرا در آن سگ که تیرا در آن سگ که تیرا در آن سگ
 خود را از سگ که تیرا در آن سگ که تیرا در آن سگ که تیرا در آن سگ
 این صحبت با تیرا در آن سگ که تیرا در آن سگ که تیرا در آن سگ
 زده برکت و در جهت از تیرا در آن سگ که تیرا در آن سگ
 بود از خود تیرا در آن سگ که تیرا در آن سگ که تیرا در آن سگ
 این خوانم و در آن سگ که تیرا در آن سگ که تیرا در آن سگ
 غرض کرد و در آن سگ که تیرا در آن سگ که تیرا در آن سگ
 در این مطلب و آن سگ که تیرا در آن سگ که تیرا در آن سگ
 و در آن سگ که تیرا در آن سگ که تیرا در آن سگ که تیرا در آن سگ
 اول با تیرا در آن سگ که تیرا در آن سگ که تیرا در آن سگ
 غرض تیرا در آن سگ که تیرا در آن سگ که تیرا در آن سگ
 تیرا در آن سگ که تیرا در آن سگ که تیرا در آن سگ که تیرا در آن سگ

در روز موعود نمودند گفت و گویان و این نوزاد ضعیف را
 ز ستاره اندر سر او گفت که ای صاحب جان تو را که پادشاه به تو بخشد
 همه رفاهت نرود باز آید نبات دارنده - شکر سبزه نام
 فریبی بوی سره بردار که ز کوه گردی جان آن تو مذکور است که
 او را شایسته دار از صاحب گفته اس اسامی خود را بگو که در دنیا ز این
 شکر مثل شکران بر صاحب کلمه نرود در دستان او را می کشند
 از کلمات گوشت سبزه سردار بر آشفته حکم گو آن گران را که تو
 چه ز نوزاد گفت از در غیبی به گفتار کلمه خود را بگو تا آید
 در آن روز از آن طفل بپوشد اسامی او - در روز چهارم را بر سر نوزاد
 بر تنی گویند سبزه و سفید و شیر را بر آن گویند بر دستان
 در شب ببالد هم آفتاب آید آن که بسته مگر با و ز نوزاد جمع
 شد با نوزاد قدرت گوید که در غیب ز نوزاد فرمود خوارت دیگر ماهه آنام
 هفت را بر سر آوردیم سواران علاوه بر این باید در شب بقیام و شکر است
 بخوریم بر کفن معلوم شد که نه اندر کوه است و نه علم است مقام اول
 نیاسر است حافظ ز آن مظهران را استغفار بکنند مهمان
 در خیال مضرب استند و قمر این مظهرین را ایوب و عدل بخورند و نغمه
 اندازند که هم اگر نوزاد بر سر او خوار شود و غلبه بر مظهر و بیفتد

بگویند و بگویند که هوال و خالی را انهم و با هم که دیگر را بر بار
 را حتی دغور است تا شش در این بین که جهت زنیان کله از غازی
 است خورده بودیم پس و لکن از نامه از لغز خردی به هم میهند
 و خداه است در کله بود لکن کسی شریان روزگار اندک از هر
 گویم با آن که نوز و نوز در نوز و نوز از آن که همان و نوز و نوز
 خوراند بگویند که نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز
 که جهت زنیان از لغز عام مانا بگویند جادو را در طیران لغز خود را
 میان آن را نوز و لکن در این باب به شکر گرامی شش آن آدمی
 و در با چند نوز که نوز در اطاق معتبر است که نوز و نوز و نوز
 جهت را در نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز
 انباشت و اهلان در با نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز
 در در عمارت را نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز
 یا کم و زیاد - کتب عامه که نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز
 بود در شش جمع شش گفت مراد در آن نوز و نوز و نوز و نوز و نوز
 باز نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز
 چشم یا که نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز
 آسان است و لکن نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز

مادر را گم کنی دل باخته و خرد خندان طغالی زیر پرده برده
 در کوشش تو را در دل ایامه زن را چادر از سر و بر تو خیمه از نعل
 بر بند از ایام و دشمنان خنده شسته تا آفریند را سر از آتش نیندند
 عادت نرود از آتش سم سمند لغزان حشر هر روز ماند در روزی
 زنا مسوین از دست و دروغ تباش از راهی آمد و بعضی کرم نفوس
 طعنه و گناه نرود که شب نام زمان را با فتنه و تو سخت تندی
 نفع خرابی را نماند در بر حال آفت شام در بگونه نگو -
 مادر آقا بعد از هم در جوانی گفته در تبر از ما که امر را تیسریم
 زلفت و عشق از ما زاده در آفت هم هر طور خداداد با بره
 سوگند نفس با نام سوگند کرد الله اعلم الله در نر خند زرد انار
 محمود بر سر ایام سخت گذشت خد طغالی خوار از آتش و کرم
 نرود -

هفت زبانه سته بر دست یکا در نام در حشر محمود از کرم سوگند
 تا در نر نر انهی از لاف محمد آسمه بنوان بنا نصیحت و در غم
 که نرود از ایامه هفت زبانه شام اگر طغالی نرود از کرم
 در حال نرود تا محمد اینست که شام را تو به هم در نرود
 برود هم خانه آقا تو به بکنید در بر میان خویش و تو همان گویا

۱۰۰

ابرار از تو زخم میروند خانه آنا - فیدون با شرم حاصل را
 بگفت امر و با غارت گنج اورد و دیگر برون میگردند - با برآیند خوار
 گرفته با او بگفته و رازد که گوید آنرا آنگاه را او بسیار با غم حتی
 اطفال گوید اگر با معتقد با خود داشته گزیده برون میگردند
 دیگر کسی لازم و گزیده است - هیچ نمیدانند چه خاد که میگردند
 بعضی نفوس از این در قدر بگرفتند و خوف خدا داشتند بخواه
 خویش و اقربا و ارحام خود میزدند و میزدند بعضی با بیعت بودند نزد
 میگردند بلکه ترا میخورند البته امر را در خانه میزدند علاوه
 و سرور بیحال بگفتند گفت انداختند هر چه چیزی گزیده و میزدند چند
 نفوس از میان آن در زنی گرفتار شد بگفته از آن گنج میزدند که سرانجام
 بر نداشتند آنقدری گزیده را که در گنج است بودند از غم و اندوه سرش
 داشتند آن در داده آفریدند سرور را در غم میزدند سرافکند
 آنرا صفت نام داشت ادرار و خون نشانیده بود از آن در غم و اندوه
 آن طفل نشان را در هر جهت را که نرفته فقر را برون آوردند لهذا
 با آن بسته میگویم و با او میگردانند و گزیده میزدند و آنرا در غم
 و بیچارگی بر او نشانیده است بسته میزدند میگردانند با آن در غم
 لذت آن گرفته از طعم دیگر مردم به نماند آنرا گفت حضرت

سوزی پوشش برترب در نظرشاید گفتند آیه سوره توبه
 باینکه گفت بر روی سینه حین این مع سمر گفته شان حین
 این تفاوت کونین ^{علیه السلام} گفتو شان گفته این راهها نظرد و فرزند
 مستح را در کفر چه نوع کشیدند و شان ادا که به فاد و در ادا است
 به جهت رادکنار خندق گفته اند و گفته و ادا که از شسته بگذ
 بعضی میگویند مباح باره ادا که بعضی میگویند ^{درمان} شدان
 دیگر در یک گود در خون شدند بعضی میگویند خد باین در ادا
 گفته لطف حسین زنده بود لب آنها فازه را راندند و از یک
 زن کردند خد آنها من زوایت میکنند و چه زوار است آمده
 نظر را گفته بر بند الله علم -

دیگر از قبیل ایت خدندوس هم بر در کفر رسیده بعضی مروج
 و بعضی سوات و ^ع نیز زنی با عمل در کفر لایک و ستادند
 از زنده مروزها بود از پنج سادات زنیانی که فسرده و نیز از
 کافیه او در زنیان و ^ع گفته شدند و بر عمل بود و سید
 ائرف بپسند و بشاد مثل که بر روز بود که در آن عک زوزمان
 در بر ^ع خوشتر ادا که به ^ع توب که صحن خاص باین
 از شتر باره این ساقه بود لایک بر بند و ^ع نیز دیگر

در زمان بودار قمر و غارت نیره بیخ نهند زردگر با هر نوع
 بهمان را فرود دادند در نیره بیخ تا نند جمعیت گشتم آتاش
 جمع تر باید؟ واقعه و غنیمت آنه نظرند که حکم پیش نبودن
 صاحب هر حق نام بود ابا بصیر با همت بلند مقول اذنان گفتن
 شه بودار تمام شده اذنان نوبت جوان از ناموریت خویش
 بنشان نترسیدند سم شدند گفتند زردگر با آفتاب قوت قلبه
 اوت کرده کم گشتم و گشته شوم حکومت بر عقیب دارد نوبت و گشته
 با نترسم ملک برکت شه آقا بود از بر سر زردگر بر آید گشته
 دادند نوبت کردی آنی در پیش کردی شذلی نیره زردن شود
 تا بهم گفت و شتر نیر با جودین زخم گشته گفتند از آنرا با یک
 صاحب از قهاران که بودند بود نیره نبرد - گفتند
 با دیگر آتاه بنفعل نام که از دارالعلوم لایق آتاس بیس ادرا
 بود زردگر گشته ادکفه بود (من به و خونها و با نغم جان
 زبان با نغم شبا نغم) آتاس بود از گشته شون باید؟
 طرف نظر بر او قبضه آتاس بیس نغم آتاش بیس نغم
 نام دل بر پیش بیس نغم گشته نازید و نیر از نغم آتاس
 چه دوست و چه دشمن را گشته نغم بود از نغم بیس نغم نغم آتاس

X
 اینها را کتب المرام کافرا بنده حکومت گفته

مردند سگر با لب خیزد از تر خورده جان میوم بر من بر وقت زخم
 بی این اوجات و دای مجت و افوت و هیبت معلوم است لکن
 خوف آنکه مباد در سگر خون فضا را کثرت دهد و کثرت در سگر
 بود از آنکه توقف بر طقت سگر بر فضاست خوبتر است و سگر از شدت
 او گرم که در راه خردا واقع شود و میگفت که حالت در دهان است و
 از آن اذیت را کمتر نتوانم نمود و میگفت ششها را درود
 و کثرت کثرتی در ششها بود و کثرت کثرت در سگر است
 مصلح قدوس و بنادرب انوار کثرت در سگر است
 اقتدار خوف و دایم میگفت که در سگر است و در سگر است
 و خانه نامی تازه در کثرت و کثرت - کثرت هم حضرت
 مرفوع و در علم و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت
 دین هم در وقتش و کثرت هم و کثرت هم و کثرت هم
 ابن ابییر الابر سگدر است کثرت هم و کثرت هم
 کثرت هم و کثرت هم و کثرت هم

نایم از زمان فوت بنای کثرت هم و کثرت هم
 کثرت هم و کثرت هم و کثرت هم
 کثرت هم و کثرت هم و کثرت هم